

باشد که اگر کسی در روزی فرج و تقوا بخواند سبب آنکه پیوسته در سرفای او کند آبرو دید و استقامت آن
 زیاد کند و منع احتلام نماید و سکون را بهم گفته اند و معرب آن فرقی بر روزن اولین باشد بر این بجز برای فارسی
 بر روزن اولین ماه پروین را گویند و بهرلی بدو خوانند پرتاب بانای قرشت بر روزن و حساب معنی اینها خلق باشد
 و نوعی از تیریم است که از آب بسیار در توان گذاخت پرتابیان بر روزن بعد از میان کنایه از تیر اندازان است
 پرتاب بر روزن فرما و غیبت سخن حسنی را گویند پرتابش بر روزن فرماشش نام و ولایتی است از ترکیان
 پرتاب بفتح اول و ثالث و سکون ثانی دواد فرج و عکس دروشناسی و شمع را گویند و آن از جرمی نورانی است
 می شود و از آنکه وجودی ندارد و معنی آسب و بند هم بنظر آمده است پرتابم بفتح اول و جیم فارسی بر روزن مرم
 چیزی باشد سیاه و دور که بر گردن تیز و علم بندند و قطاسس بنامی گفته اند و آن دم نوعی از کاد و جرمی باشد که بر گردن
 اسبان بندند و بعضی آن کاد را تیر پرتاب خوانند و گویند نوعی از کاد و کوبی است و در کوه های مدین ملک خطا و پند و ستا
 می باشد و غوغا و پرمان است معنی کامل پرتاب است و بانای محبت نیز گفته اند پرتابین بر روزن پرو
 حضاری باشد که از خند و غلاشه و شاخ در حمان بر دور طبع و خالیز و کشتند و پرتابین و پرتابین که پند
 که بر سرهای دیوار نصب کنند و محکم کردن چیزی باشد در چیزی باشد معنی که بر حتمت بندند و بنام آن را از جانب دیگر خم
 دهند و محکم کنند پرتابش بانای گفته اند بر روزن فرماشش معنی خصوص و حکمت و عدل باشد و آنرا
 بهرین و خاک گویند و خصوصت زبانی را بهم گفته اند پرتابشور بانای گفته اند و در اول پند و پند و پند و پند و پند
 و حکمت آور باشد و بجزف و او سده که هم آمده است یعنی حسد میکنند و خرد و حکمت پرتاب بفتح اول و ثانی
 و سکون ثالث و جیم فارسی کفعل و سماعی است و استر و مثال آن باشد پرتابش بر روزن پرتابش معنی
 پرتاب است که کفعل و سماعی است و استر و غیره باشد پرتاب بفتح ثالث بر روزن پرتاب معنی باشد که در کتب آنها
 سازند و پرتاب کنند و پرتاب در حمان را نیز گویند یعنی بریدن شاخهای زیاد و آنرا تا با تمام نشود و نام کنند
 پرتاب بر روزن فهمیده معنی رمز و ایما و اشارت باشد پرتاب بفتح اول و ثانی و سکون ولی یعنی پرتاب کند
 و سکون ثانی معنی لای دره جاسه و کاغذ باشد چنانکه گویند بکت پرو و پرو یعنی بکت لای و در لای با بکت پرو و پرو
 خواب هم آمده است مانند خواب محفل خوابی که در مقابل نیداری است و بضم اول و شخ ثانی یعنی پرتاب و مملو کرد و بضم

اول و سکون ثانی بزبان ایل کیلان پل رودخانه و جوی آب باشد و بجز اول و مستح ثانی یعنی کرده باشد که مشق از گردیدن
 است پروا بروزن و معنی فرو باشد که در عین خود گویند پرواخت است بروزن افزاخت ماضی خالی کردن و فارغ
 کشتن باشد یعنی خالی کرده و فارغ کشتن و ماضی آراستن و جلا دادن و در ساختن و مرتب کردن آیدن بهم بست یعنی آراست
 و جلا داد و در ساختن و مرتب کردن آیدن و نقاشان و غیر ایشان پرواز و مصنوعات خود را نیز گویند و گاهی در نقاشی و
 کسی هم استعمال کنند چنانکه گویند دیدی و شنیدی که چه پروخت پروختن بروزن سرد باختن یعنی فارغ
 کشتن از علایق و برداشتن و رفع نمودن و باغش رسیدن و تمام شدن و ترک دادن باشد و همین آراستن و مشغول
 شدن و توجه نمودن و مقید گردیدن و با کسی در ساختن و برانگیختن هم آمده است و لواحقین ساز و خواندن لغت و گرفتن
 و در بودن و جلا دادن و مرتب کردن را نیز گویند که مجموع شاترود معنی باشد پروختن بروزن افزاخت یعنی خالی
 کشته و فارغ شده از جمیع علایق و عوالم باشد و معنی ساخته و آراسته و مشغول گردیده و آنچه و ترک داده و در
 کرده و جلا داده و سیقل کرده هم آمده است پروختن بروزن که پاس یعنی پروختن باشد و معنی پاییدن
 یعنی ثبات داشتن و بسیار ماندن هم آمده است پروال بروزن و معنی پرکال است که آله دایره کشیدن
 باشد پروختن بفتح ثالث بروزن سرخت محض پروخت است یعنی خالی کرده و فارغ شد و آراست
 و جلا داد و مرتب کردن در ساختن پروختن بروزن بر جستن مخفف پروختن است که معنی کار
 کشتن و برداشتن و تمام شدن آراستن و مشغول گردیدن و جلا دادن و غیره باشد پروختن بروزن بفتح
 مخفف پروختن است که معنی فارغ شده باشد از جمیع علایق و عوالم ساخته و مشغول گردیده و جلا
 داده و سیقل زده را نیز گویند پروکت بروزن مروکت معنی لغز و چیتان باشد پروکتی بروزن
 بندی هر چیز پوشید را گویند عموماً و زمان و دختران و اهل حرم را گویند خصوصاً و بجزئی محذره و مسوره خوانند و
 حاجب و پرده دار را نیز گفته اند معنی ترکیبی این لغت در پرده و ستور بودن است چه پرده یعنی حجاب و
 معنی بودن باشد پس بکنی و شرمندگی یعنی بنده بودن و شرمنده بودن پروکتی رزه بفتح رازی لفظ
 و سکون رازی لفظه دار کنایه از شراب الکوری باشد پروکتی هفت رنگ کنایه از جهان و عالم و دنیا است
 پرودل بضم اول بروزن مشکل کنایه از شجاع و بهادر و دلاور و جوان مرد و سخنی باشد پرده بفتح اول بروزن

اردو معروف است که حجاب کرپاسی باشد و معنی لای دینه نیز آمده است چنانکه گویند پرده پرده یعنی لای بر لای و تیره تیره و کتاف
 از آسمان و حجاب نفس باشد پرده اهریمنی بمعنی حجاب شیطانی و نفوس شریره انسانی است و آنرا پرده طرد
 هم میگویند پرده بر گرفتن کنایه از ظاهر ساختن و نمودن و بی شرمی و بی رویی کردن باشد پرده چوخانه
 بفتح حیم فارسی و عین لفظه دار بالف کشیده و فون مفتوح نام پرده است از موسیقی پرده حشرم بضم ح
 نقطه وار و فتح رای بی نقطه مشدود سکون میم نام پرده است از موسیقی پرده خماین کنایه از آسمان است
 و خماین سنک تیره رنگ سخت را گویند پرده دار فلک کنایه از ماه است که قمر باشد پرده دخانی
 کنایه از شب تیره و تاریک باشد پرده دیر سال نام پرده است از موسیقی و کنایه از آسمان هم است
 پرده زجاجی کنایه از آسمان است و کنایه از شب تاریک و ابر سیاه نیز است پرده زنبور نام پرده
 از موسیقی پرده زنبوری کنایه از آسمان است پرده شناسان مطربان و نوازندگان را گویند
 و کنایه از عارفان و صاحبان فهم و فراست هم است پرده عیسی کرای کنایه از آسمان چهارم است
 پرده قمری بضم قاف نهم پرده است از موسیقی پرده مکرر به تشدید و ال ایچ کنایه از حجاب شیطانی
 و نفوس شریره انسانی است و فارسیان ارجح شریره را پرده اهریمنی و پرده مکرر خوانند پرده نشین ستود
 و خلوت نشین باشد و مردم کیلان سرحد نشینانی را گویند که در سخت فرمان سپه سالاران باشند پرده نشینان
 کنایه از خلوت نشینان و مجربان و کسب و کویای ستود و ملائکه آسمان باشد پرده نیلگون کنایه از آسمان است
 پرده هفت رنگ کنایه از هفت آسمان باشد چه هر کدام بزرگی است چنانچه صاحب کعب الاخبار از تورات
 نقل میکند که آسمان اول از سنک غار است و دوم از فولاد و سیم آرس و چهارم از نقره و پنجم از طلا و ششم از زبرجد
 و هفتم از باقوت الله اعلم و هفت طبقه زمین و دنیا و عالم را نیز گویند پرده باقوت نام پرده است از موسیقی
 پرز بضم اذل و سکون ثانی و زای لفظه دل آن باشد که بر روی سقرات و دیگر پشمینها بعد از پوشیدن جسم رسد و آنچه زان
 بجز بر گیرند و بعد از دست را نیز گویند پرزک بانای فارسی بر وزن مردک بمعنی کرسی و گریه نمودن باشد پرز
 بر وزن هرزه شایف را گویند که عوام شایف خوانند و بضم اقل پرزی که بر روی سقرات و چهارم بر شینه و امثال آن
 هم میرسد پرزیوند بفتح اول و سکون ثانی و ثالث به تثنای رسیده و دو و مفتوح بنون و وال ایچ زده بمعنی
 بند

باشد کہ در مقابل روزه ایست پرس یعنی اول بر وزن در سن پرده را گویند کہ بر روی چیزها پوشند و آنجا
 آویزند پرس بضم اول و سکون ثانی و سبب بی لفظ کثیده خبر گیرنده و پرسنده را گویند پرسست
 یعنی اول و ثانی بر وزن است پرسنده و پرستار باشد شخصی یا نیز گویند کہ در موسم و پندار خود یعنی در فکر و خیال خود
 مانده باشد پرستار بر وزن طلبکار غلام کسین و خدمتکار و خادم و سرمان بر وزن و مطیع و منقاد
 باشد و طاعت و عبادت کنند را نیز گویند پرستاران خیال کنایه از شعرا و صاحبان نظم و نثر باشد پرسش
 بجز رابع و سکون شین قرشت طاعت و عبادت را گویند و خدمتکاری و بیمار داری را نیز گفته اند کہ خدمت بیمار کردن باشد
 پرستک بجز اول و ثانی و سکون ثالث و ضم رابع و کاف ساکن نام پرده ایست کہ پشت و دم او سیاه و سینه
 اش سفید و سفارش سرخ میباشد و در سقف خانه اشیاں میکند و اورا عبرتی خطاب میکنند پرسنده خیال
 کنایه از شاعر و منشی باشد و پرسنده خیال هم آمده است کہ بجز فوقانی باشد پرستو بجز اول و ثانی و
 سکون ثالث و ضم فوقانی و او ساکن یعنی پرستک است کہ خطاب باشد و بعضی گویند پرستو و طوط است کہ آن
 خطاب کوہی باشد پرستوک بسکون کاف یعنی پرستو است کہ خطاب باشد گویند اگر سچ اول پرستوک یا
 بگزیند وقتی کہ ماه رافروزی بود شکم اورا بشکافند و سنکر بزه از شکم او بر آید کی بگزینک و دیگری الوان چون در پوست
 کو سالہ یا بز کوہی چپند پیش از آنکہ کرد و خاکت بر آن نشیند و بر بازوی مصرع بندند یا بر گوش آویزند مصرع از زور
 کرد و گویند اگر دو پرستوک بگزیند یکی نزدیک مایه و سرد مای انہارا با تش لبوزانند و در شراب ریزند پرس انسان نزل
 بخورد مست کند و اگر خون اورا بخورد زنان بدیند شہوت ایشان منقطع کرد و بر پستان و حمران مالند نگارند کہ بزرگ شود
 و اگر سرکین اورا در چشم کشند سفیدی کہ در چشم افتاده باشد برود سرکین او باز ہرہ وی خطاب رنگین باشد و اگر سرکین
 او باز ہرہ کاویا میند و بر موی طلا کنند بی ہنگام سفید شود پرستہ بجز اول و ثانی بر وزن قرشت
 خدمتکار باشد و عبتج اول و ثانی پرسندہ را گویند یعنی آنچه اورا پرسند و ستایش کنند بچہ خداستعالی و باطل بچہ
 بت پرسق بضم اول و ثالث و سکون ثانی و قاف جانوری است کہ آنرا سو گویند و عبرتی این عرس
 خوانند اگر درون شکم اورا نمک سود کرده اورا خشک سازند و مشقال آن دفع باد سہوم کنند پرسم بضم
 بر وزن گندم آرد ویرا گویند کہ بر جنب پاشند تا بر جای نچسبند پرسندہ خیال بضم اول کنایه از شاعر و

باشد پرسه بفتح اول و ثالث مخفف پارسه است که گدایی باشد و بضم اول یعنی پرسیدن و احوال بر کر فتن و ایجاد
 بیمار فتن باشد پرسیمان بفتح ثالث بروزن پهلوان گیاهی است که بر درخت سجد و آنرا بجزر پی عشقه گویند
 پرسیاوش بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و تخانی بالف کشیده و او مضموم بشین قرشت زده نام گیاهی است
 که خلاصه آن باریک و سیاه فام و برکت آن سبز رنگ می باشد و بیشتر در گوشه و کنار حوضها می روید و آنرا بجزر پی
 شعر آئین و لحنه آئین خوانند و شکلی را نیز گویند از اشکال غلی مشتمل بر بیت و نه ستاره بصورت مردی بر پای استاده
 و سرغولی در دست او نیخته و آنرا سس الغول خوانند و کواکب آن در برج ثور است با اتفاق از باب رصد و وزر سجات
 و کتاب صور کواکب باین معنی بر شادوش نوشته اند بابی اسجد و بجای حرف ثالث شین قرشت و بحد
 یامی حطی الله اعلم پرسیاوشان باکف و فون یعنی اول پرسیاوش است که گیاهی باشد و واهی اگر آنرا بوزن
 و بارو عن زیت و سرکه بر سر کل مانند سوی برویاند پرسیدن بالشین نقطه دار بروزن خمیدن یعنی بر باد دادن
 باشد پر غازه باغین نقطه دار بروزن در دانه سیخ و بن و پر جانوران پر غزه را گویند و آن گوشت بدن آنها چسبیده است
 پر غزه بفتح اول و عین و زای نقطه دار و سکون ثانی مخفف پر غازه است که سیخ و بن پر جانوران پر غزه باشد
 پر غول بروزن مستول کندم و جویم کوفه و خرد شده را گویند و آشی را نیز گفته اند که از آن پزند و جلوانی هم هست که آنرا
 افروشه خوانند پر غونه بروزن حمدونه پر چیز که زشت و نازیبا باشد پرک بفتح اول و ثانی و سکون کاف ستاره
 سهیل را گویند و نام رود خانه هم هست و مطلق صد و نود را نیز گفته اند و باین معنی بجای حرف اول نامی قرشت هم آمده است
 پر کار باکاف فارسی بروزن سردار نام افزار است که بنایان و نقاشان بدان وایره کشند و معرب آن نظر
 است و اشیای عالم را نیز گویند و بمعنی جمعیت و اسباب و سامان هم آمده است و چیز و طوق کردن را نیز گویند پر کاره
 بروزن مسواره یعنی پر کار است که افزار وایره کشیدن و اشیای عالم باشد و جنسی است از پارچه شقایلی پر کار
 باکاف فارسی بروزن کر باس یعنی در هم آمیختن و تلاش کردن باشد و بزبان علمی چند طلوع آفتاب را گویند
 پر کال بالام بروزن و معنی پر کار است که افزار وایره کشیدن باشد و بعضی سامان و جمعیت و اشیای عالم هم آمده است
 پر کاله بروزن بر ساله یعنی حصه و پاره و لخت باشد و مینه و وصله را نیز گویند که بر جامه دو وزند و پارچه هم هست ریسمانی
 مانند شقایلی پر کام باکاف تازی بروزن بد نام زبدان و سچ و آنرا گویند پر کان بفتح اول بروزن ارکان

یعنی جمل باشد که در برابر علم است و آن سناکت بودن از جواب است سبب عدم معرفت پر کاوش بجز
 بر وزن افزایش بریدن شاخهای زیادتی است از درخت انکور درختان دیگر پرگر بفتح اول و کاف تازی و سکون
 ثانی و برای قرشت یعنی انتظار و منتظر بودن و هشتم بهاء داشتن باشد و با کاف فارسی طوق مرصعی بوده که ملوک پیشین در
 کردن سیکر دهند و گاه بر گردن اسپ می انداختند و مختلف پر کار هم است پر کم بفتح کاف تازی بر وزن پر هم
 ناچیز شده و از کار رفته و سیکر افتاده را گویند پرکنده بفتح کاف فارسی بر وزن شمرنده مختلف پرکنده است
 که پریشان و متفرق گردیده باشد و با کاف تازی کنایه از در مانده و حاجت بر شده باشد پرکنده بفتح اول و کاف فارسی
 و نون و سکون ثانی یعنی را گویند که از آن مال جنبه بچیزند و مرکبی باشد از عطریات و بوهای خوش و آنرا بریند و ستان
 از کج گویند و در بعضی ذریه خوانند و با معنی بجز کاف فارسی هم آمده است پر کوک با کاف فارسی بر وزن سلوک
 عمارت عالی را گویند پر ماس با هم بر وزن گریاس یعنی لمس و لامسه باشد که دست بر جای بودن است و
 علم و دانستن و خلاصی و نجات و یازدهم یعنی دراز کردن و نمودن و بالیدن هم است و معنی پروا ختن هم آمده است پر ماه
 بر وزن درگاه افزاری باشد چاکان و در و در که از آن که بدان مرورید و دیگر جوایز و جوایز و جوایز و جوایز و جوایز
 خوانند پر خمیده بجز خای نقطه دار بر وزن صف کشیده مخالف و خودوی را گویند و نیز بر این گفته اند که جاق و جاق
 پر و مادر شده باشد پر مر بر وزن مر مینی انتظار و امید باشد و زبور غسل را نیز گفته اند پر ماس بجز ثانی
 است و کنایه از چیز بسیار تنگ و نازک باشد و نوعی از اسلحه است و کابلی لطیف است و شمشیر جوهر دار را گویند
 و جوهر شمشیر و فولاد جوهر دار را نیز پر مکی می گویند و جنسی از جامه ابریشمی هم است و نوعی از بی لواحق و خوانندگی
 نیز گفته اند پر موه بر وزن بدو معنی پر ماست که انتظار و امید است و زبور غسل را نیز گویند پر موه بفتح اول
 و آخر که تازی قرشت باشد بر وزن فرموده معنی چیز باشد که بعربی شی گویند چنانکه گویند چه پر موه می خواهد یعنی چه چیز میخواهد
 پر موه بر وزن فرموده نام پسر سواد شاه است پر مور بر وزن حضور معنی انتظار باشد و زبور غسل را نیز
 گویند پر موز بفتح اول بر وزن سوز معنی پر موز است که امید و انتظار و زبور غسل باشد و بضم اول حلف را گویند
 که سبزه خشک شده است پر موزه بر وزن چلغوزه معنی پر موز است که انتظار و امید باشد و زبور غسل را نیز گفته اند
 و نام پسر سواد شاه نیز است و با معنی با و آل فقطه دار هم آمده است و اصح این است بنا بر قاعده کلی پر موز

برون کردن یعنی زینت و آرایش باشد پر مهر بفتح اول و ثالث و سکون ثانی یعنی بر ماه است که افراز چرخ تا
 سورج کردن باشد و بصری مثبت گویند و معنی بدیده هم آمده است که تحت و حصه و بهره باشد و بعضی با معنی بضم اول
 گفته اند و بکسر اول کاهلی کردن در کارها باشد پر مهر بکسر اول و سکون ثانی و فتح میم و ثانی یعنی آخر پر مهر
 که تاخیر و کاهلی کردن در کارها باشد پر مهر بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و سکون ثانی یعنی نوعی از اول
 باشد و بصری انکور را مثبت گویند پر مهر بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و سکون ثانی مجهول و واو
 مرضی باشد که آنرا عوام سوزاک خوانند چه بوقت بول کردن مجرای بولی بسوزش در آید و بصری حسره البول
 گویند پرن برون چین پر وین را گویند و آن چند ستاره است یکجا جمع شده در کومان نوز و بصری پرن یا
 خوانندش و نام ستاره از منازل ششم است و معنی دیر روز هم گفته اند که روز گذشته باشد پرن یا برون عین
 و بیای نقش لطیف و نازک را گویند پرناک بضم اول و سکون ثانی و بولن بالف کشیده و کاف زده آدم جوان و
 اول عمر را گویند و نام طالع ششم است از ترکان پرنج بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و جهر فلک باشد ششم بکسر میم لیکن
 از کندیم بار یکتر و ضعیف تر است پرنه برون کند بافته ابریشی و حیر ساد و را گویند و پرنیان منقش را نیز
 گفته اند و معنی زین پوش هم آمده است و معنی پر وین هم است که ستاره های کومان نوز باشد و فتح و ششم و جهر
 تیغ و شمشیر و امثال آنرا نیز گویند و بعضی خیار صحرا سی هم است و مرغ و فریز را هم گفته اند و آن سبزه نوز است باشد که و
 آنها بر غبت تمام خوردند پرندها بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و واول بی نقطه بالف کشیده و بجای نقطه
 زده تیغ و سختی را گویند پرنه اور بفتح اول و واو برون حسن ساغریج و شمشیر و پرنه اور را گویند پرنه نک
 بفتح اول و ثانی و رابع و سکون ثالث و کاف شسته و کوه کوچک را گویند که در میان صحرا واقع شده باشد پرنه و
 بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و واو بالف کشیده و برای بی نقطه زده یعنی شب روز گذشته باشد که پرنه شب است
 و آنرا بصری بارحه الالی خوانند پرنه و شش با واو مجهول برون کفن پوشش معنی پرنه و است که شب روز
 گذشته باشد یعنی پرنه شب پرنه که شسته را ووش میگویند و بصری بارحه الاولی خوانند یعنی پیش از ووش چه بارحه معنی ووش
 است و اولی یعنی پیش پرنه برون نوزین هر چیزی که از خیر بسازند پرنه نک بکسر اول و فتح ثانی
 و سکون ثانی و کاف فارسی فروغ و برق شمشیر تیغ جو بس و را گویند و بصری پرنه خوانند بکسر فارسی و سکون

نون و دال ایچ و بجز اول و ثانی برنج را و آن نوعی از غلات باشد پرو نوزن بد کو و بیای منقش در نهایت کت
 و لطافت را گویند پرو نون بر وزن کردن بمعنی پرواست که در بیای منقش بسیار لطیف باشد چه نوزادان
 کنایه از بیرون کردن باشد کسی را از جایی و دفع نمودن و آواره ساختن و از سر خود بلطایف تحصیل و کردن
 پر نیان بر وزن سختیان حسیر و بیای چینی منقش در نهایت لطافت و نراکت را گویند و بعضی بابا
 ایچ آورده اند و گفته اند پوششی بوده که پادشاهان قدیم آنرا لقال نیک داشتندی و در روزهای جشن پوشیدند
 و گفته اند که این را جبرئیل از بهشت آورده است و بعضی گویند جامه زرم رستم ذال بوده که از پوست پلنگ دوخته
 بوده اند و شکل صد در صدی همان مرقوم شده بوده است پر نیان خوبی کنایه از خوشدل و نرم دل و
 خوشحال و خوشخوی و نرم خوی و صاحب دل باشد برنج بر وزن زریخ سخته سنگت را گویند یعنی سنگت مسطح
 هموار پرو بفتح اول و سکون ثانی و او بمعنی پروین است و آن چند سته است در کوهان تور پرو
 بفتح اول و سکون ثانی و او بالف کشیده بمعنی طاقت و آرام و صبر باشد و بمعنی توبه و القات و رغبت و میل هم است
 ترس و بیم و باکت و سرد برکت را نیز گویند و بمعنی فاشستن و فراغت و پرداخت و پرورش و پرورنده آمده است
 پروار بر وزن حسر و از جای خوبی سبند و خوراک لایق دهند تا فربه شود و خانه تالستانی خا
 با و گیر دار را نیز گویند یعنی اطراف آن تمام سبزه داشته باشد و خانه را نیز گویند که بر بالای خانه و بکر ساخته باشند و اطراف آن
 باز باشد و بمعنی کنجینه هم آمده است و تخته های را گویند که سقف خانه را بدان چو سهند و بول و پیشاب بیمار را نیز گویند که پیش طلب
 پرواره بر وزن انکاره بمعنی پروار است که خانه تالستانی و بالا خانه و کنجینه و تخته های خانه پوشیدن باشد و بمعنی خود سوز
 قاروره بیمار و پرورش یافته شده و فربه نیز آمده است و بعضی مسمن گویند پروار بر وزن شهباز معروف است که از پریدن
 و بمعنی شمار هم است و آن نری باشد که بر فرازین پادشاهان باشند و بمعنی نور و پر نور و شمای هم آمده است و نشین و نشنگاه مرغان
 باشد و چو بها نیز گویند که هر یک بمقدار سه و جب طول که بجهت پوشیدن خانه بر بالای چو بهای بزرگ نزدیک بهم بچند و بوزن
 بروی آن پوشند و خاک بزیر بویار بریزند و نزد محققین سیر بود از جانب ناسوت بشریت بجانب لاپوت حقیقت پروار
 بر وزن خمیازه توشه و طعنا میرا گویند که در سیر و شکار و غنم همراه پروارند و یا از نیال ریاورند و در مسنه را نیز گویند که از نی عودس
 و جابجاش بر آنها زنده استشی که پیش پیش عودس افزونند و استشی که فارسیان در سنک میا عودس را بدانند و سپردند با فرو سهند

وامن عروس دوای دراهم بسته برگرد آن آتش طوف فرمودندی و معنی عیش و مفرق هم آمده است و درق نقره و طلا را نیز گویند
که آنرا بجهت تبار نمودن ریزه ریزه کرده باشند چه شخصی که زرد درق بسیار و آنرا پرواز کرده که ترکیب کنید و بعضی درق طلا و نقره را گویند
که نقاشان کار فرمایند و شایسته است که در شیراز شخصی که کنسان بسیار و یعنی درق طلا و نقره را بر روی پوست
می چسباند پروازه که میخوانند التذاعلم پروا بس بروزن الماس یعنی لاسه باشد که دست سودن بر چیزی بست و معنی
و استغن هم است و در آن گویا نیز گویند و معنی عناصر و سجات و فرغ و پروا حق هم آمده است و نیز گویند که
پروا سید یعنی دست سودن که در بخت نیز در شتی و نرمی پروا سیدن بروزن سرخاریدن معنی دست
مالیدن و لاسه کردن و ترسیدن و او هم نمون باشد پروا سیده بروزن ترسائیده یعنی دست مالیدن
لاسه کرده بخت نیز در شتی و نرمی پروا ان بروزن مروان نام شهر است نزدیک بخرن و سپنج ابریشم نام
نیز گویند یعنی چرخ که ابریشم را بدن از پیل بر آورند و آن سپنج روپای میگرداند پروا ناک بروزن ایوانک
نام جانور است که غریب و گمان پیشش شیر میبرد و تا جانوران دیگر آواز او شنیده باشد که شیر می آید و خود را بگناری کشند
گویند پس مانده شیر را میخورد و گنایه از پیشش شکری هم است و معرب آن فروانق است پروا نه بروزن فرنا
معروف است و آن جانور گلی باشد که شها خود را بشعله شمع و سپنج زند و جانور را نیز گفته اند که پیشش شیر فریاد گمان
و جانوران دیگر را از آمدن شیر خبردار سازد و حکم و فرمان سلاطین را نیز گویند پروا بال داشتن گنایه از زور و توان
و قدرت داشتن باشد پروا پای بابای فارسی بروزن سر و پای معنی تاب و طاقت و قدرت و توانایی باشد
پروا بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث درای قرشت بروزن ضرور معنی پیوند بود مطلقا خواه پیوند انسان با انسان
و خواه در جنس یا در جنس باشد و بفتح اول و سکون ثانی هم آمده است که بروزن زرگر باشد و فراوین و سجات جامع را نیز گویند
پروا و کار معروف است جل شان و گنایه از پادشاه نیز است و او را پروا و کار گنایه پروا زنده هم گویند و معرب آن را
التبوع خوانند پروا رون بروزن سر کردن معروف است و معنی پرستش و پرستیدن هم آمده است
پروا رش بروزن سر زدن معنی پروا رون و پرستش و پرستیدن باشد و گنایه از علم و حکمت هم است چه پرورش
آموز علم و حکمت آموز را گویند پروا رش آموز حکمان گنایه از ایتیا و اولیا شمس باشد پروا رش بروزن
مسوخ جانور را گویند که در پروا رسیده فرجه کرده باشند پروا بفتح اول و ثانی بروزن مرکز اصل و نسب و زاد

گویند و بعضی فراویز و سنجاق جامه هم هست که لجرنی عطف خوانند و کسروی را نیز گویند که فرسش و فروش باشد و میند و در آن
 باشد که تخرقه و جامه در شکمهای دیگر و در آنجا که در دور نکت در هم یافته شده را هم گویند و آنرا شب اندر روز نیز خوانند و بعضی برین
 هم آمده است و آن نوعی از سبزه باشد در نهایت لطافت و طراوت و صلفه زون لشکر را گویند از سوار و پیاده پروزن
 پروزن صف شکن مختلف پروزن باشد که آرد میراست و بر چیز سوراخ سوراخ را گویند عموماً پروسمان بقیال
 و ثالث و بازن مشد پروزن مکرمت خان مطلق است را گویند از پیچیده که بوده باشد پروشن پروزن خورش
 جوشی است که از اعضای آدمی برمی آید و آنرا لجرنی نیز گویند پرون پروزن ارزن مخفف پروان است و آن شغری باشد
 نزدیک بغزین و پس از اینهمه را نیز گویند که آنرا پای کردانند پروند پروزن فرزند نام مرعه است از صفا
 قروین و بعضی امر و هم آمده است که لیسر ساده باشد و بعضی معنی امر و نوشته اند که آن میوه است مشهور و سیج یک شانه
 دارد الله اعلم پرونده بسکون ثانی پروزن ارزنده بسته قماش و اسباب را گویند و لجرنی رزمه خوانند و بعضی لفظه
 قماش و اسباب را گفته اند یعنی پارچه که قماش را بدان چسند و بعضی جوال مانندی را گویند که درین آن از پهلوی آن باشد
 و استادان بر آن اسباب و مکان خود را در آن بنهند و بار بسیارها بنهند و بعضی ثانی و سکون ثالث و راجع هم آمده است
 پروه بفتح اول و ثالث پروزن مرده خیر پیز که در تاخت و تاراج و جنگ و خون از دشمن بدست آید و بعضی چادر
 هم آمده است و پروین را نیز گویند و آن چند ستاره است در کوهان ثور پروجان باغی هموز پروزن خرگان
 بعضی ظاهر و آشکارا باشد پرویز باغی مجهول پروزن شبدر یعنی مظفر و منصور و سعید و عزیز و کرامی باشد
 و بزبان پهلوی ماهی را گویند و لقب سپهر الوثیر و آن هم هست و چون او ماهی بسیار دوست میداشت بدین سبب او را پرویز
 میگویند و مخفف پروین است و آن آلتی باشد که بدان آرد و شکر و امثال آن میریزند و بعضی گویند آلتی است مخصوص سگ
 بختن و بختن را نیز گویند و پروین را هم گفته اند و آن ستاره چند است در کوهان ثور و بعضی هست و سخاوت و خوش رفتار
 و بلوه کردن هم آمده است پرویز فلک کنایه از خورشید است پرویزن پروزن که پروین آلتی باشد که بدان
 آرد و شکر و ادویه عارده گفته و امثال آن میریزند پرویش باغی مجهول پروزن درویش تقصیر و کالی کار
 کردن باشد پروین پروزن تقصیر چند ستاره که چک باشد که جامع شده در کوهان ثور و آنرا لجرنی نیز خوانند و نام
 منزلت از جمله است و هست منزل قمر و بعضی گویند این ستاره مذنبه عمل است نه کوهان ثور و اول اصح است پرو

بفتح اول دمانی مشد و علقه زدن لشکر باشد از سوار و پیاده بجهت سگار و غیره و خنقی را نیز گویند که از سوار و پیاده کشیده شود
 آنرا بجز بی صفت خوانند دوامن و طرف و کنار هر چیز را نیز گویند سچو نیز به بیابان و پاره یعنی هر کوه و حسرو می از فضل که بدان
 محکم شود و برکت گاه را هم گفته اند پاره آسیا و دلاب و امثال آن باشد و بمعنی بهلوی نیز بنظر آمده است که بجز بی جنب خوانند بر نام
 بروزن در عازله چوب پوشیده و رکوبی سوخته باشد که بر بالای سنگ چخاق گذاشته چخاق بدان رسد تا آتش در آن افتد پروانم
 بروزن فرجام نامی است پارسی باستانی و معرب آن برهیم است برهیمختن بفتح ثالث و سکون غای نقطه دار بروزن
 بر جستن بمعنی ادب کردن باشد و بجز ثالث چیم آمده است برهیموده بروزن فرموده سخن بهیوده را گویند و جامه که
 از تابش و حرارت آتش رنگ گردانیده بواجتن نزدیک رسیده باشد برهیمون بروزن همچون دایره و بر چیز سیاه
 عالی را گویند مانند جنز و طون و ناله و امثال آن برهیمختن بروزن اینچنین بمعنی ادب کردن باشد برهیمست
 بروزن پرویز است که بجزنی حذر و احتراز میگویند و نزد محققین استنباب از ماصوی آتد نمون باشد و بمعنی ترس و بیم
 و نکاه داشت خود از حضرت و بمعنی تفاوت هم بنظر آمده است بری بفتح اول و سکون تختانی معرب است
 است که نقیض دیو باشد و مخفف برهیم است که پرویز باشد که روز پیش در روز است و مضارع مخاطب بریدن باشد
 و بضم اول بمعنی پر و مخلو بودن بری افسامی افونکر باشد یعنی صاحب تسخیر و شخصی که از برای تسخیر جن افون خوانند
 بریکچه بروزن در یک لیف خردا را گویند و از آن ریسمان ثابند بریکخوان باغای نقطه دار و او مسدود بروزن بریکش
 افونکر و شخصی که تسخیر جن کرده باشد بریدار بفتح اول بروزن حسریدار کسی را گویند جن داشته باشد و دحضی که افون
 کران چیزها بچوانند و بد و بد مند تا او بر قص در آید و از ماضی و استقبال چیزها بگویند و دیوانه و مجنون را هم گفته اند و جا و مقام دیو را
 نیز گویند بریدخت بروزن همیکفت نام دختر پادشاه چین است که سام نریان عاشق او شد و زال از او بهم رسید
 بریر بروزن حریر روز پیش از پرویز باشد که روز حال روزیم است بریر باستانی مجهول بروزن سوز فراز
 و فغان را گویند و سبزه که در کنار جوی در رودخانه و تالاب و جایی که آب بسیار باشد بروید و پرویز نیز گفته اند که آرد بسین باشد
 بریزن بروزن کشیدن مخفف پرویز است که آرد نیز باشد برسیای باسین بی نقطه مخفف بری افسامی آ که بر نجان و افونکر
 و تسخیر گفته باشد برسیوز باسین بی نقطه بروزن بر روز نام دیگری و معبدی بوده در زمان خسرو پرویز و بعضی گویند نام مقابله است که بر
 از دشت انجوت با تجارت بریش باستانی مجهول بروزن کشش بریشان و پریشان گفته را گویند و امر برین سخن هم است

پرشان کن و از هم پاشش و پریشان کردن و از هم جدا نمودن را نیز گفته اند و بعضی پریشانی و تشنگی هم آمده است
 یعنی پریشان کنند و پراکنده سازد پریشان بر وزن کشیدن مخفف پریشان باشد و بعضی افشاندن و پریشان
 کردن هم آمده است پریشید باضی پریشیدن است یعنی پریشان کرد و پراکنده ساخت پریشیدن
 بر وزن پری دیدن یعنی بد حال و پریشان کردن و پری خود کشتن باشد پریشیده بر وزن پری دیده یعنی پریشان
 شده و بر باد داده و متفرق ساخته باشد پری گرفته کسی را گویند که جن با ویار شده باشد و او از مناسبات خبر دهد و از
 ماضی و مستقبل گوید و در گذشته سپید کند و هر چیزی که در خاطر بگذردانی و از و پرسی بگوید و اگر خوابی دیده باشی و از فراموش
 کرده باشی از و پرسی جواب گوید و تعبیر نماید و از اصول غایب نیز خبر دهد و بگری او را کاهن خوانند پریون
 بر وزن افیون عقی باشد با غار شش که آنرا گویند و بگری جرب خوانند

بیان دهم در بای فارسی بازاری نقطه دار مشتمل بر بیست لغت

پزاختن یعنی اول بر وزن بناختن یعنی کداختن باشد و کجرا اول هم آمده است پزازه بر وزن کجاوه دانی و کجرا
 گویند که همان ظروف سفالین و خشت و کج و آجکس پزند پزپونتن بابای فارسی و نون و نای قرشت بر وزن پز
 سکن بر زبان رند و پازند یعنی دادن باشد که در مقابل گرفتن است و پزپوننی یعنی میدهم و پزپونید یعنی بیدید پزور یعنی اول
 و سکون ثانی و وال اچید یعنی خون باشد که بگری و م گویند و بعضی معنی جان گفته اند که بگری روح خوانند پزوک
 یعنی اول و وال اسجد بر وزن تحریک کرکی باشد که گندم را خرد و خراب کند پزساکت کجرا اول و نای بر وزن
 سرشاکت طلب و جستراج را گویند و یعنی اول و نای یعنی چند باشد و آن پزنده است معروف و منخوس پزغند
 یعنی اول و عین نقطه دار و سکون ثانی و نون و وال بی نقطه یعنی پزغنج است و آن پسته مانند می باشد بی مغز که بدان
 پوست را و باغت کنند پزوی یعنی اول و سکون ثانی و و او و جانی کشیده فرومایه ترین مردمان را گویند و بگری
 ارذل خوانند یعنی اول و نای هم آمده است

بیان یازدهم در بای فارسی بازاری مشتمل بر سی و دو لغت

پژ یعنی اول و سکون ثانی زمین است و بلند و کوه و کتل را گویند و بگری عجب خوانند و بعضی گویند و مندرس هم گفته اند و نیز گویند یعنی حرکت و

هم آمده است و بضم اول حرف نیز تا که از شدت هوای سرد مانند زرکت از آسمان بریزد و چوبی باشد زرد که بدان مداوا کنند
و آنرا بخرنی چو خوانند پزاکن باکاف فارسی بروزن مسکن زشت و پلید و چرکن را گویند پزاوند بروزن
و ماوند چوبی باشد که در پس در اندازند تا در کشته شود و چوب کا در آنرا نیز گویند پزپشته بضم پرو و بای فارسی
و سکون پرو زای محلی کلمه باشد که شبانان بر رایدان نوازش کنند و بسوی خود خوانند و آنرا پزپتری هم گویند پزکاله
بفتح اول بروزن پزکاله معنی حصه و بسره و لخت و پاره باشد از هر چیز و پاره و وصله را نیز گویند که بر جامه و وزند و در عرق
رقعه خوانند پزرم بفتح اول و سکون ثانی و سیم معنی کوه باشد که بخرنی چیل خوانند و بجز اول هم آمده است
پزمان بجز اول بروزن که زمان معنی افسرده و بی رونق و غمناک و خمور و اندوکلین باشد و با معنی بفتح اول ضم
اول پرو آمده است و بضم اول معنی خواش و آرزو هم گفته اند پزمایه بفتح اول بروزن هم سایه کاوی
که فرید و زایشیر مسیداد و بجز اول هم آمده است پزمرده بجز اول و ضم سیم بروزن دل برده معنی پزمان و افسرد
و غمناک و اندوکلین و سپه رونق باشد و معنی روی بخشکی آورده و ترنجیده و در هم کشیده شده است
پزمریده بجز اول و رای قرشت جتانی رسیده و فتح وال معنی پزمرده باشد که غمناک و اندوکلین و افسرد
گردیده و بی رونق شده است پزن بروزن و معنی زغن است که غلیوچ باشد پزند بروزن کنند و
از برغت باشد و آن کیاهی است خوردنی و خوشبوی مانند سفنج که داخل آتش کنند و آنرا بخرنی قنبری خوانند
و معنی حظل هم آمده است پزواک بروزن غمناک است که چون در کوه و کسب با آواز بلند چیزی بگویند
در جواب همانرا بشنوند و آنرا بخرنی صدا خوانند پزول بروزن قبول کعب پا و استخوان است تا نک را گویند
و پستان زانرا هم گفته اند و کلامه که طفلان بدان بازی کنند و معنی فندق هم است و آنرا متری باشد که بچرخند و سر
آن فندق است پزولش بجز اول بروزن نکوشش معنی پزمرده و پریشان و در هم شده باشد پزول
بروزن نکوشید یعنی پزمرده شد و آب و تاب در وی نماند پزولیدن بجز اول بروزن نکوشیدن پزمرده شد
و پزمره کردن و در هم آمیختن و پریشان گردیدن بود و معنی داخل هم آمده است که در هم شدن باشد و با معنی بفتح اول
هم گفته اند و نصیحت کردن و حجت و باز پرس و تقصص نمودن را نیز گویند پزولیده بروزن نکوشیده پزمرده شده و هم
گردید شده و بی آب و تاب شده و ابر شده و نصیحت کرده شده و باز پرس کرده شده باشد پزوم بفتح اول

بروزن سوم فقیر و درویش و کذا و خوار و بی اعتبار را گویند پزرومان باسیم بروزن خوشان جمع پروم است یعنی
فقیران و درویشان و کدایان پزوند بروزن در بند چونی باشد که پس در کداند تا در کثوره مکرود و چوب کادرا
پزگویند و گنایه از مردم پس در نشین و دیوش باشد و با معنی لغت اول و ثانی هم آمده است پزوه بجز اول
و ضم ثانی و سکون تا معنی نقص و تجس و باز جستن و بازخواست باشد و جوینده و طالب و خواهنده را نیز گویند و امر باین
هم است یعنی نقص و تجس بکن و طلب و بخواه و پشته بلند و استر قبا و مانند آنرا نیز گویند پزوشش بروزن
نقص و تجس و ججوی را گویند و معنی مصدر نیز آمده است که ججو کردن باشد پزوشندی بروزن فروشنده کی معنی
ججو نمودن و خواستن باشد پزوشنده بروزن فروشنده معنی باز پرس کننده و نقص مانیده باشد و حکیم
عاقل و خردمند و زیرک را نیز گویند پزوشید بروزن نگویند ماضی پزوشیدن است یعنی نقص و تجس کرد و ججو نمودن
پزوشیدن بروزن نگویند معنی نقص و تجس کردن و باز جستن و ججو نمودن و خواستن باشد پزوشیده بروزن
نگویند خردمند و عاقل و زیرک و دانای را گویند پزوشی بفتح اول و ثانی و ثالث به سخانی کشیده مردم فرومایه و
و اول را گویند و بضم اول و ثانی هم با معنی آمده است پزوشین بروزن قزوقین معنی کیف و چرکن باشد و کیف
شدن و چسبیدن و داشتن را نیز گویند پزوه بفتح اول و ثانی و اخای تا زمین پشته پشته باشد و کتل و گریوه را نیز گویند
که بجز بی عقبه خوانند و استر جامه را نیز گفته اند و بجز اول و ضم ثانی و اظهار نا محضت پزوه است که معنی نقص و تجس و باز
خواست باشد پزوشان بضم اول بروزن سلطان یعنی آرزو و خواهش دل و غبطه باشد و غبطه صفتی است
در آدمی که چون چیز خوب پیش کسی میزد خواهد که آنچه را مثل آنچه او هم داشته باشد بی آنکه صاحب آن چیز نقصانی
برسد و محروم شود و آدمی را این صفت محمود است برخلاف حد که بر عکس این بود چه حدود خواهد که آن چیز را او داشته
باشد و بغیر از کسی نداشته باشد و صاحب آنچه محروم باشد

بیان دوازدهم در بابی فارسی با سیم بی نقطه مشتمل بر سی و یک لغت و کنایت

پس بضم اول و سکون ثانی محضت است که در مقابل و ختر باشد پس بروزن و معنی بسا باشد و آن
شخصیت در ملکات فارسی و فضا عرب است پس سیمین باجم فارسی بروزن مساکنین بقیه میوه باشد
که در باغها بعد از چیدن میوه جای مانده باشد پس اول و اول اسجد و ثانی باجم کشیده و

سکون سبب شخص و تالی قرشت معنی نسیه باشد یعنی امروز چیزی بخرند و قیمت آنرا پس چند روز دیگر و بپند پس افتاد
کسی را گویند که در راه از رفقا باز مانده باشد و معنی پس انداز و ذخیره و اندوخته نیز آمده است پس افکنند معنی است
پس افتاده باشد که اندوخته و ذخیره و پس انداز است مطلقا خواه از اموال و اسباب بجهت ضروریات و نیوکه
و خواه از اعمال صالحه و طالحه بجهت نفع و نقصان اخروی و معنی میراث هم آمده است پس افکندن چیزی از
یوم الخرج خود نکا برداشتن و ذخیره کردن باشد و معنی میراث گذاشتن هم آمده است پس افکندن بفتح اول و ثانیه
بالف کشیده و ثون مکور و فوقانی مفتوح بنون و بیکر زده بفتح ز و پازند معنی افشاندن باشد و باین معنی باضافه باین نظر
آمده است که پس افکندن باشد و پس افشاندن معنی افشاندن و سپه پانید یعنی بیفشاندن پس افکندن بروزن رسانیدن
آب دادن باغ و زراعت را گویند پس افکنند با واد بروزن و معنی پس افکنند است که ذخیره و پس انداز باشد
پس افکنند بروزن در ماوند قافیه شعر را گویند پس چهار و کنار و بهار پس افکنند بروزن رسانیدن معنی دست
مالیدن و لامسه کردن باشد و معنی مستی کردن هم آمده است پس افکنند اول و سکون ثانی و فوقانی معروف
است که نقیض بلند باشد و زمین هموار را نیز گویند و معنی خراب هم هست که در مقابل آباد است و کنایه از مردم خبیث و بخیل
و دون همست باشد و نزد محققین آنکه تواند بیابان همست پر و از عروج بمذبح کلا است حقایق یا مرتبه از مراتب
دیگر کنند و بجز اول هر آرد بر گویند عموما آردی که گندم وجود شود آنرا بریان کرده باشند خصوصا و آنرا بسری
سویق خوانند چه سویق اکثر آرد جو بریان کرده و سویق القحطه آرد گندم بریان کرده را گویند و مرکبی باشد که بعضی از چله نشینان فقیران
و جوگیان هند وستان از جگر آمو و منسیر با دام و امثال آن سازند که هرگاه مقدار پسته آنان بخورند تا چند روز محتاج
اطعام نشوند پسته بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی بالف کشیده بر سرکاری رفتن که قبل ازین شروع در آن
شده باشد پسته دست با و ال ایجد بروزن هر جا هست معنی نسیه باشد و آن حسرتیون اسباب و اجناس است
که بعد از چند روز قیمت بدیند پستان مادر بریدن کنایه از خسرو و شره و بی رحمتی و حق ناشناسی و بی حقیقتی
و بی وفایی ساخته باشد پسته شکر فشان کنایه از لب و دین معشوق است پس جانسین کجرتا
کنایه از شخصی است که چون صاحب دکان بر خیزد او بجای صاحب دکان بنشیند و کالا بفروشد پس خرم زدن
کنایه از کز خجتن باشد پس دست کردن کنایه از پنهان کردن و ذخیره نهادن باشد پس سرچیه

برای قرشت و تمانی مجهول و جیم فارسی بروزن سبزه پسران بدکاره و مردم سفار گویند پس سزودون کتا
 از روگردانیدن بچالت باشد کسی را که محل طبیعت باشد بطایف الجبل از سر و گردن پس شام باشین نقطه
 بروزن بد نام معنی سحر باشد و آن طعانی است که در ایام رمضان نزدیک بصبح خورند پس غده باضین نقطه وارود
 بی نقطه بروزن طبقه آماده و مهیا ساخته باشد پس کوشش افکندن کنایه از فراموش کردن باشد پسند
 بروزن سمند قبول کرده و پذیرفته باشد و قبول کننده را نیز گویند پسند بضم اول و فتح وال بروزن سخور مختلف پسند
 است که پسوزن باشد از شوهر دیگر یا پسر شوهر باشد از زن دیگر و بجز اول بروزن سکندر هم آمده است پسند
 بروزن در بنده مختلف پسندیده باشد که معنی برگزیده است پسنگاک بفتح اول و ثانی و کاف فارسی و سکون
 ثالث و کاف معنی تکرک و زوال باشد پسوده بروزن بوده معنی دست زوده و دست رسیده و دست مالیده
 باشد و سوراخ کرده را نیز گویند سپهاتن باثای هوز و لون و ثانی قرشت بروزن سفرا شکن طبعت زنده بازنده
 افشانک باشد و پسغانی معنی افشام و پسغانید معنی بیفشانید

بیان سیزدهم در بای فارسی باشین نقطه دار مشتمل بر شصت لغت و کنایت

پیش بضم اول و سکون ثانی سوی کردن و کاکل اسپ را گویند و طره که بر سر دستار و کله دارند و مثل معرب است و ناقص
 و غرو مایه از هر چیز باشد و شیدیه و نظیر و مانند را نیز گفته اند و بضم اول بخند را گویند و آن پرنده است نامبارک و بجز اول
 مختلف پیش باشد پسام بروزن سلام بر چیز تیره رنگ را گویند پشان بفتح اول بروزن و معنی چشمان
 و معنی چشمان را در یکت و زینت لفظ گذار نوشته بودند با ذل نقطه وارود و در فرینک و دیگر کز برای نقطه وارود و لفظ علم
 پشت بضم اول بروزن مشت معروف است و بجز بی ظهر خوانند و پناه و پشتیبان و بیرون بر چیز را نیز گویند و نام علم
 در لواحی نیشا بور مشتمل بر دو بیت و بیت و شش قریه و چون این جمله بمنزله پشتی باشد نیشا بور را بدین نام خوانند و نام قریه
 هم هست از ولایت بادغیس هندوستان و چیز و مخنث را نیز گویند پشتاره بروزن رخساره مختلف پشتواره
 است و آن مقداری باشد از هر چیز که پشت همان برداشته است یا خاگردن کنایه از شاد شدن و خوش
 آمدن و خوشحال گردیدن باشد پشت پارون کنایه از ترک دادن و اعراض نمودن و منزوم شدن باشد

پشت پای چیز و محنت را خوانند و گاهی بعنوان دشت نام هم این لفظ را بکسی بگویند پشت بست کلیبی باشالی باشد
 که برز بکران و باغبانان چیزی در آن نهند و پشت بندند پشت چمن کنایه از صحن چمن باشد پشت داون
 کنایه از روی گردانیدن و روگردان شدن و گریختن باشد پشت وار بروزن بر دیوار پشتباز را گویند و هر چیز که با
 ضخامتی باشد خصوصا از جنس پوشیدنی پشت دست گردیدن و پشت دست بدندان گردیدن کنایه از نداشت
 و پشیمانی و تاسف باشد پشت دست کردن و پشت دست بدندان کردن یعنی پشت دست گردیدن باشد
 که کنایه از نداشت و پشیمانی است پشتک بضم قاف بروزن جفتک جامه کوتاهی را گویند که تا کمر گاه باشد و بیشتر
 مردم در آرزوی پوشیدن و مرضی است که عارض اسپ و اشتر و خر میشود چنانکه دامها بروست و پای آنها بر می آید و پنجه
 و سبب آن از رفتار باز میماند و نوعی از بازی هم است و آن چنان باشد که شخصی کف دستهای خود را بر زانو گذاشته خم شود
 تا دیگری از پشت او بجهد و بعضی گویند پشتک است که کف دستها را بر زمین گذارند و پاها را بر سر او کرده بر او روند
 پشت لنگت بالام بروزن جفت رنگ یعنی هرزه و ناقص و معیوب و پی معنی باشد و بعضی پس افتاده هم نظیر
 پشت مازه باسیم بالف کشیده و فتح زای نقطه و اسکت استخوانهای میان پشت را گویند و بعضی صلب خوانند و گویی
 را نیز گویند که در طرف درونی استخوان پشت میباشد پشت ماهی کجبر ثالث بروزن پر سیاهی کنایه از شب است
 که بعضی لیل خوانند پشت مزه مخفف پشت مازه است که سکت استخوان میان پشت باشد پشت نمودن
 کنایه از روی برگردانیدن و ترک داون و روگردان شدن و گریختن باشد پشتو بضم اول و ثالث و سکون ثانی و او و مجهول
 زبدان افغانی را گویند و غبج اول و او معروف مرطبان سفالین باشد و معرب آن استوق است پشتواره
 بروزن خشک پاره مقداری از پر چیزی باشد که آنرا پشت توان برداشت پشتوان بروزن و معنی پشتبان باشد
 و آن چوبی است که بجهت استحکام دیوار کجبر آنرا بدیوار و سر و دیگر آنرا بر زمین نصب کنند و چوب پشت در آنرا گویند
 پشت و پناه جانب دار و محدود و معاون هم آمده است پشتی بضم اول و سکون ثانی و کسر ثالث و سکون ثانی
 جامه کوتاهی را گویند که تا کمر گاه باشد و آنرا بیشتر مردم در آرزوی پوشیدن و محدود و معاون را نیز گفته اند پشت یافتن کنایه
 از قوت یافتن باشد پشتی بان بابای اسجد بالف کشیده و بنون زود معنی پشتوان باشد که پشت و پناه
 معاون است و چوبی که بجهت استحکام دیوار نصب کنند پشتی وان با او بروزن و معنی پشتی بان است
 کشت

که پشت و پناه باشد و چونی که بر دیوار نصب کنند بجهت استحکام پشت بفتح اول و ثانی و سکون کاف ششم را گویند
و سکون ثانی بمعنی برابر کردن و موافق ساختن باشد و بمعنی در آویختن و علق و عاشقی هم هست و جعل را نیز گویند و آن بیابان
که سرکین را کجاوله سازد و جغد را نیز گفته اند و آن پرند است بنحست مشهور و با بمعنی باسین بی نقطه هم بنظر آمده است و نام
علقی است که اسباب را هم میبرد و بضم اول ملقب است ماوراء النهر که به باشد و آن جانور است معروف که آنرا عبری ستور خوانند
و سکون ثانی سرکین آهوه کو سفند و بزواکشترو امثال آنرا گویند و بمعنی خسته و خنجره و مرطبان هم آمده است و نام در
تیزه است و بکسر اول و سکون ثانی قرعه را گویند که شریکان در میان خود بجهت تقسیم اسباب و اشیا بیندازند و شکل کو سفند
و آهوه را نیز گفته اند بشکال بروزن و سمال فصل باران بند و ستان را گویند بکسر اول و کاف و سکون
ثانی و رای قرشت بمعنی پشت است که سرکین کو سفند و بزواهوشتر باشد لشکره بکسر اول و ثالت و فتح
رای قرشت بمعنی لشکر است که بشکل کو سفند و امثال آن باشد بشکل بکسر اول و ثالت بروزن اشکل معروف
که سرکین کو سفند و آهوه باشد بشکل بفتح لام بمعنی شکل است که سرکین کو سفند و آهوه باشد و کجاست کلید آنرا نیز گویند
بشکلید بکسر اول و لام بروزن دل کشید یعنی بناخن و سخت رخنه کرد بشکم بکسر اول بروزن اشکل ایوان
و بارگاه را گویند و بفتح اول نیز همین معنی آمده است بشکل بکسر اول و ثانی و سکون لام در چیز را گویند که بر یکدیگر تریسند
تا صد کنند و بفتح اول و ثانی هم بنظر آمده است و بعضی گویند و در چیز است که با یکدیگر بگیرند و بگویند و باین معنی بجای حرف اول
نوان هم گفته اند بشکلانت بضم اول و فتح لام بروزن پر سنگ قلعه را گویند که بر قلعه گوهری واقع شده باشد و بعضی
ناقص و برزه و معیوب و بی معنی هم گفته اند و بفتح اول بروزن خرچنگ بمعنی پس افتاده و محض مانده باشد و افزای را
نیز گویند که بنایان بدان دیوار سوراخ کنند و پشتک پدرا فراسباب را نیز بشکلانت میگویند بشکلانت بفتح اول و سکون
ثانی و میم بالف کشیده و کاف فارسی مفتوح بنون و دال آنچه زده چیزی باشد که آنرا پر ششم گفتند و مابین ششم
و ثنک بار گذارند و پالان الیغ را نیز گفته اند بشم در کلاه نذارو کنایه از این است که حالی و مرتبه و دانشی نذارو
و کسی را نیز گویند که غیرتی و لغتی نداشته باشد یعنی صاحب نفس و صاحب غیرت نباشد بشم شدن بمعنی
پراکنده شدن و پراکنده ساختن باشد و جدایی کردن را نیز گفته اند بشمک بروزن چشمت حلوا سی است مشهور
و معروف و مصغر ششم هم هست بشن بروزن چمن نام موضعی است که میان پیران و لیس و طوس نوز

جنگ و قه شد و نورانیان فتح کردند و اکثر سپهران کور در دوران جنگ کشته شدند و این جنگ را جنگ لادن و جنگ
پشن گویند و مختلف پشنگ هم هست که نام پدر افراسیاب باشد پسند بجسراقل و فتح ثانی و سکون نون و جیم
مفتوح بذال نقطه دارد و یعنی آب و امثال آن پاشیده شود پشنج بر وزن شکره دسته کبابی باشد که شکره
و جولا بکمان با آن آثار بر تار افشانند پسنجیده بر وزن شکره یعنی آب و شراب و خون و امثال آن پاشیده
باشد پشنگ بر وزن پشنگ نام پدر افراسیاب است و نام سپهر او که شده میگویند و نام مبارزی از ایران
و نام پدر منوچهر شاه و میل آینه را گویند و از و سرتیز که بنایان بدان دیوار سوراخ کنند و بعضی زنبق هم آمده است
کلمی پاشیده باشد که بر دوسر آن دو چوب تعبیه کنند و بدان خشت و گل و خاک و امثال آن کشند و جفا و ستم و جور و
رایز گفته اند و ترشح آب و غیر آنرا نیز گویند و باین معنی بجسراقل و ثانی هم درست است پشور بضم اول بر وزن
قصور لغیرین و دعای بدر گویند و باین بی نقطه هم آمده است پشول بر وزن اصول یعنی پشور است که لغیرین
پد باشد پشولیده با و او مجهول و لام بر وزن کوبیده پریشان و ژولیده و پراکنده را گویند پشه بفتح اول و ثانی
مشد و جانوری است معروف گویند چهل روز عمر کند و بعضی گویند سه روز پشه خانه باغی نقطه دار بالف کشید و
نون نام درخت سده است که بعرقی شجره القی خوانند پشه خورد بفتح غای نقطه دار و سکون و او معدوله و راه
وال بی نقطه ریشی و جراحی باشد که بیشتر در ملک بلخ هم رسد و دیر خوب شود و مکان مردم است که از گردن پشه هم میبرد
و آنرا بعرقی قرصه بلخی گویند پشه دار با و ال ایجد بالف کشیده و برای قرصت زده پشه خانه را گویند فان درختی است
که بعرقی شجره القی خوانند پشه عال باغین نقطه دار و لام بر وزن و معنی پشه دار است که شجره القی باشد
پشی بجسراقل و ثانی و سکون ستمانی مختلف پشیر است و آن پول ریزه کوپکت بجا است تنگ و نازک باشد که
از نس یا برنج سازند و سکه بر آن زنند و حسنج کنند پشیر بجسراقل بر وزن سیر پول ریزه نازک بسیار تنگ را میگویند
پشیره بر وزن سیره یعنی پشیر است که پول نازک بسیار تنگ را میگویند و بعضی گویند زری باشد قلب در نهایت
نازکی و کوچکی و چیز بر این نیز گویند از برنج امثال آن در نهایت تنگی که مابین دست و تیغه کار و وصل کنند و فلوس مابین را نیز گویند
و چرمی باشد که بر دامن خیمه دوزند در سیامی بدان گذرانند پشیم بر وزن نسیم مختلف پشیمان باشد و بعضی پشیمان
و جدایی هم آمده است پشیم شدن یعنی پشیمان شدن باشد و معنی پراکنده و جدایی و زردیدن هم هست و

شماختن را نیز گویند پشین با تخمانی مجهول بر وزن این سپهر بزرگ کیتباواست و سهراب و لهراب سپهران او
 و بعضی گویند سپهریوین کیتباواست
 بیان چهاردهم در بای فارسی باغین لفظه دارشتمل بر لغت

پغار بضم اول بر وزن چهارعجب و تخبر و خوشتای را گویند پغاز بفتح اول بر وزن ناز چو یکی باشد که در دو کران در
 سخاوت چو یکی که سگافند که درند و کشش و وزان مابین کشش و قالب می نهند در مویذ الفصلا با رای بی لفظه بر وزن هزار
 نوشته شده است پخته بفتح اول و نون و سکون ثانی پله و پایت زیند و نزد بانرا گویند

بیان پانزدهم در بای فارسی با کاف تازی مشتمل بر لغت

پکت بفتح اول و سکون ثانی بی بنر و خود آرای و خود پسند گویند و با بمعنی بضم اول هم گفته اند و هر یک از اینها بی
 نیز گویند و بضم اول هر چیز کسند و ناموار و نامر اسخیده را گویند و مراد و نکات باشد چنانکه گویند کات و پکت و مخفب
 هم هست که بمعنی بی مسخر و بروج و میان تنی باشد و پکت و مطراق اینکرا ان را نیز گفته اند و نام بکلوت مجهول هم هست که
 عاشق گویند و بمعنی بر جستن و فرو جستن باشد و بکسر اول بنداخت دست و بخت پای را گویند پکمال بفتح
 اول و میم بالغ کشیده بر وزن بد حال افرار کفشگران باشد که بدان خط کشند و بعربی منط گویند پکندر بر وزن سمند
 طغنت و لایت خوارزم نامرا گویند و بعربی خبر خوانند پکنه بفتح اول و نون و سکون ثانی مردم فریه کوتاه بالانرا
 پکوت بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و کاف تک اینکرا ان باشد و بعربی مطراق خوانند و غوفه و محارجه بالانرا
 را نیز گفته اند و یکجه گاه چوین که برکن را بام نصب کنند و آنرا بعربی مچر خوانند پکول بر وزن قبول تالاری باشد
 که بزبالا خانه سازند پکت و لکت بضم اول و لام بر وزن کات و پکت معروف است که گفته و در
 و نام هموار باشد و بفتح اول بمعنی تک و پوی و کرد مردم بر آمدن باشد و بی بنری و چیزهای بی حاصل و لا طایل را نیز گویند و
 آلات خانه هم هست و با بمعنی بقدیم لکت بر پکت هم گفته اند و مشهور نیز این است

بیان شانزدهم در بای فارسی با کاف تازی مشتمل بر لغت و کتابت

یک نفع اول و سکون ثانی زن ناراسته را گویند و کلوه و بندقی که طفلان بدان بازی کنند و معنی که در سن نوزده است
 چگاه بروزن پناه سحر و صبح زود را گویند بکوی نفع اول و ثانی بود کشیده به سخانی زده طبعت زنده و پاره
 سوچه و حکیم و دانا را گویند بچه نفع اول و ثانی و ظهوره مخفف چگاه است که سحر و صبح باشد بکین برور
 یعنی طبعت زنده و پاره از زن را گویند و آن غلامیست معروف

بیان پند هم در بابی فارسی بالام شتمل برسی و نعت و کنایت

پیل بضم اول و سکون ثانی طاقی باشد که بر رود خانه آب بنزد و آنرا بعر پی قطره خوانند و مخفف پول بهم است که در غرض
 میگویند و بجز اول باشد پارا گویند و اسکلک خیمه را نیز گفته اند و آن چوبی باشد بمقدار چهار انگشت که ریسمانی بر گران
 و بدان بالا و پایین خیمه را بهم وصل کنند و آن بمنزله کوی کریمان و تکه کلاه باشد در خیمه و چوبی را نیز گویند که طفلان ریسمانی
 بر میان آن بندند و در کشت کش آورند تا صدای از آن ظاهر گردد و هر چیز را که ریسمان بر کشت بندند و در کشت کش آورند تا صد
 کند پیل گویند و نیز چوبی است بمقدار یک وجب یا کمتر و هر دو سر آنرا نیز گفته و بدان بازی کنند باین طریق که آنرا بر زمین
 گذارند و چوبی دیگر بمقدار سه وجب بردست گیرند و بر یکسر آن رند تا از زمین بلند شود و در وقت بر کشتن بر گران زنده تا در
 رود و حوسب آنرا ناله گویند و نفع اول معنی مرز باشد و آن زمینی است که بخت سبزی کا شدن یا چیزی دیگر همیشه
 و کنارهای آنرا بلند کنند پلارک بروزن تبارک جنسی از فولاد جوهر دار باشد و شمشیر و جوهر شمشیر را نیز گویند
 پلاس بروزن حاس معروف است که شمشیر بود سطر که در و نشان پوشند و پشمینه کسردنی باشد یعنی جاجیم و
 مکر و حیل و طرز و روش مکر و حیل دانستن هم آمده است و بعر پی مکار گویند پلاس انداختن کنایه از پریشان
 ساختن و پراکنده نمودن باشد پلاسکت بروزن تبارک معنی فلاکت و بخت باشد پلاسکت بالاک
 بروزن و معنی پلارک است که فولاد جوهر دار و تیغ و شمشیر صاحب جوهر باشد پلانی نفع اول بروزن یا
 اسپ کراه و کند رو را گویند پیل بابای فارسی بروزن و معنی طفل است که دویه گرم باشد و طفل سحر است
 پلچی بضم اول و سکون ثانی و جیم فارسی به سخانی کشیده خر مسره را گویند چه طلی فروشش خر مهره فروشش باشد
 پلج نفع اول و ثانی و سکون غای نقطه دار حلق و کلور گویند بخر نفع اول و ثانی و سکون ثالث و بیهم فلاحت

گویند و آن گفته است که از ششم بازار بر ششم بافتند و بر دو طرف آن دور لیجان بندند و شش بانان و شش اطراف آن بدان سنگت
 پلخان با سیم بر وزن فلک سان یعنی فلاخن است که شبانان بدان سنگت اندازند پلستک بجز اول
 و ثانی و سکون سین بی نقطه و ضم فوقانی و کاف ساکن پرستوت باشد و آن پرنده است که در سقف خانهها آشیان کند
 و بعد بی خطاف گویند پلشت بفتح اول و ثانی و سکون شین و ثانی قرشت پلید و مرهارد و حسر کن و بختی را
 گویند پل شکستن کنایه از محروم ماندن و بی طاقت شدن باشد پلغده بفتح اول و ثانی و وال بی نقطه
 و سکون ثالث که خین نقطه دار باشد تخم مرغ و میوه که درون آن گنبدیده و ضایع شده باشد پلغته بفتح اول و ثانی
 و سکون فاصح فوقانی پارچها و کللهای علف سوخته را گویند که چون آتش در خانه علفی افتد زور آتش آنها را بر هوا
 پلک بفتح اول و ثانی بر وزن فلک پلک چشم را گویند و معنی او سخته هم آمده است و بفتح و کسر اول و سکون ثانی
 هم معنی اول است و آنرا لجاج چشم نیز میگویند و بعد بی سخن خوانند بلکه بضم اول و ثانی و فتح کاف معنی طعنه
 سرزنش و سخنان درشت نامفیده گفتن باشد و سخنان کنایه آمیز که استنباط معانی بدان آن توان کرد و یکی گفتن
 و پلکن هم بظن آمده است که بجای قانون باشد پلم بفتح اول و سکون ثانی و سیم خاک را گویند و بعد بی تراب
 خواند پلمس بر وزن کرس معنی مضطرب شدن و دست و پا کم کردن و متهم ساختن و دروغ گفتن باشد
 پلمسه بر وزن و سوسه معنی پلمس است که مضطرب شدن و دست و پا کم کردن و متهم ساختن و دروغ گفتن باشد
 پلمه بر وزن نرمه لوجی که ایجاد و غیر آن بر آن نویسنده تا اطفال بخوانند و معنی دروغ گفتن و بهانه کردن و همت نمودن
 و متهم ساختن و دست و پا کم کردن هم بظن آمده است پلنک بفتح اول بر وزن خدمت جانوری است
 معروف و نوعی از رنگ کبوتر باشد و جانوری بهم است که دشمن شهر است و جانوری که آنرا زرافه هم میگویند
 و هر چیز که در آن نقطه از رنگ دیگر باشد و چار پائیز را نیز گویند و آن چهار چوب است بهم وصل کرده که در میان آنرا با
 نوار و امثال آن بافتند و بر آن بخوانند و این در بند و ستان بیشتر مشارف است و بکسر اول و ثانی از پیش آستانه
 تا نهایت ضخامت دیوار را گویند یعنی میان در پلنک آن کوزن افکن کنایه از دلاوری و بهما در آن باشد پلنگ
 بجز اول بر وزن سکر نام پادشاه زاده زنجیان بود و در میدان بدست سگد کشته شد و بفتح اول سیم گفتند
 پلنگشک و فلنجشک بفتح اول و کسر سیم نام دارویی است و وجه تسمیه آن به پلنگ است که کل

آن دارد بگلهای پشت پلنگ و بزک آن میماند و بوی مشک میدهد و میدمشک را هم گفته اند پلواس باور
 بروزن الماس بمعنی فریب و چاپلوسی باشد پلوان بضم اول بروزن نقصان بلندی اطراف زمینی را گویند که در میان
 آن زراعت کرده باشند و مزارعان بر بالای آن آید و شک کنند تا زراعت پایال کردند و معنی ترکیبی آن پل مانند است
 چه وان بمعنی شبه و مانند هم آمده است و پشتواره گاه را نیز گویند پلواس بروزن خلوس مخفف چاپلوس است که فریب
 دادن بچرب زبانی باشد پلوک بفتح اول و ثانی بود و مجهول رسیده و بکاف زده و غوفه و مخارجه و تالار
 که بر بالاخانه سازند و بمعنی تپک و چکش آهنگران هم هست که بعربی سطاق گویند پلون بضم اول و فتح باشد
 و سکون ثانی و لون بمعنی پلوان است که بلندی اطراف زمین زراعت باشد پلونده بروزن مشتبه
 قماش را گویند و بعربی رزمه خوانند پله بفتح اول و ثانی مخفف بروزن و معنی فله است که شیر حیوان نوزائیده باشد
 و نام درختی است خورده که برکش بر پنجه آدمی و کاش بناخن شیر میماند و پنجه آن کل سپاه و برکت آن ناری می شود و
 جنگلهای هندوستان بسیار است و بمعنی بضاعت قلیل و اندک هم هست و موی اطراف سر را نیز گویند و چوکی که بر
 برکمر آن بندند و در کش آرنج تا صدای از آن ظاهر گردد و گفته تر ازور را هم گفته اند و بکسر اول و فتح ثانی مخفف بروزن
 صلی بر شیم بود و آنچه گرم بر شیم بر خود تمینده باشد و درخت بیدی که برکش پنجه را ماند و بعضی گویند درخت بید مشکلی است
 که بید مشک آن پنجه دار است و چوکی را نیز گویند بمقدار یک قبضه و هر دو سر آن تیز می باشد و آنرا بر زمین گذارند و چوب
 درازی بمقدار سه و چوب بر سر آن زنند تا از زمین بلند شود و در وقت فرو آمدن بر کمر آن زنند تا دور رود و آن بازی است
 مشهور که آنرا پله چوب خوانند و بفتح اول و ثانی مشد بروزن غله بمعنی درجه و مرتبه باشد و هر مرتبه و پایه از نزد بار را نیز گویند
 و با بمعنی با ثانی مخفف هم دست است و بکسر اول و فتح ثانی مشد بروزن چله گفته تر ازور را گویند و معنی هر مرتبه و پایه
 از زردبان باشد و باین وزن و باین معنی سجانی حرف اول تمامی قرشت نیز بنظر آمده است القدا علم پل بفت طاق
 کنایه از بفت فلک باشد پلیده بفتح اول و فو ثانی بروزن خرطیه پنبه و لثه تاب داده را گویند و معرب آن
 قیل است خواه قیل چسراغ باشد و خواه قیل واغ پلید بفتح اول بروزن یزید بمعنی مردار و بخش باشد و مخفف
 پلید هم هست که ماضی پالیدن است یعنی جستجو کرد و تقصص نمود پلیدن بروزن رسیدن مخفف پالیدن است
 معنی جستجو کردن و تقصص نمودن باشد پلیدی بروزن وزندی نام نوعی از خربزه باشد که عربان بطیخ گویند

بیان شرویه و بهای فارسی با نون مشتمل بر شصت و دو ولعت و کنایت

پن یعنی اول و سکون ثانی یعنی اما و معنی لیکن باشد پناه بروزن سوا یعنی هوا باشد و آن کره است از عناصر اربعه که
 آب و زمین کرده است پنایح بجز اول بروزن چسراخ ملشی و دیر و نویسنده را گویند و تا را بر لیم را نیز گفته اند
 و بیضه مانند می باشد از کیمیا خام که در وقت پیچیده شود و ماشوره را نیز گویند پنایم یعنی اول بروزن کلام تعویذی
 باشد که بجهت دفع چشم زخم بخارند و اعلی که بجهت دفع چشم زخم کنند و معنی پوشیده و پنهان است که در طاعت نهند و پارتند پاره باشد چهار گوشه
 که در دو گوشه آن دو بند دوزند و متابعان زرد و وقت خواندن نهند و پازند و استا آنرا بر روی خود بندند پنایک
 با نون بروزن تبارک صحیح درخت را گویند پناه یعنی اول و ثانی بالف کشته و بهار زده یعنی حمایت باشد
 سایه دیوار را نیز پناه گویند و امر بدین معنی هم است یعنی پناه سیر و پناه بگیر پناید با تا و اول ابجد بروزن صباحت
 پناه می آورد پناینده بروزن پر کند معنی پناه گیرنده باشد پنایید بروزن دو مانند یعنی کسی پناه آورد
 پناییده بروزن جفا پیشه معنی پناه گیرنده باشد و پناه دین را نیز گویند پنایه یعنی پنایه پنایه پنایه پنایه پنایه پنایه
 علاج و نذاف و پنیه زترا گویند پنیه در گوش کنایه از مردم غافل و سخن ناشنوا باشد پنیه در گوش نهادن
 در گوش افکندن و پنیه در گوش کردن هر سه تک معنی دارد که کنایه از غفلت داشتن و سخن ناشنودن باشد پنیه زدن باز
 بروزن کردن علاج و نذاف را گویند پنیه شدن معنی نرم و صاف و سفید شدن باشد و کنایه از کز بختن و متفرق
 و پریشان کردن و از کسی بیخبر کردن پنیه کردن کنایه از کز بختن و کز پریشان کردن و پریشان کردن
 ساختن و متفرق کردن ایندن باشد و کنایه از خاموش کردن و وضع و مخمومون و سسگر شدن و عاجز کردن پنیه
 پنیه کن بضم کاف امر است یعنی محکم و سسگر شو و خاموش باش و بگریز پنیه نهادن کنایه از فریب دادن
 باشد و کنایه از راضی ساختن کسی را در امری یا بجای روانه کردن هم است پنیه وز با و بروزن و معنی پنیه زدن
 که علاج و نذاف است چه در فارسی با و او بر عکس تبدیل می باید چنانکه در فواید گذشت پنخ یعنی اول بروزن
 پنخ عددی است معروف و اشاره بجواسی پنجه هم است که سامه و با صره و ذایقه و لامه و شامه باشد و بجز
 اول گرفتن عضوی باشد با سر و ذایق چنانکه بدو آید پنجاب بروزن کنجاب و لایقی است از بند و ستان
 که لاهور و توالج آن باشد پنخ انگشت معروف است و نام نباتی هم است که آنرا اولاشوب خوانند و بوته درخت آن

در کنار روز و خاصها روید و برکت آن مانند حرکت شاه وانه باشد و انرا بفری و نوشته اوراق و خوشه احمال و خوانند و ششم آنرا حسب
کونیند و در علت استقفا بکار برند و اشتمال را نیز گفته اند و نام سوغی هم هست نزدیک برافه تبریز و بخوف همزه و هم بنظر آمده است
که چنگت باشد و مغرب آن فضا است که شهرت بر زمان غلبه کند قدری از آن مذکور ایشان دو کند در حال بنشاند بخا هم بر روز
یکماه بدت اعکاف نصاری است و آن پنجاه روزی باشد چنانکه چله اهل اسلام چهل روز است پنجاه بابای و
بالف کشید و فرخنگت را گویند و آن جانور است که در آب و در خشکی بر روی باشد و بفری سرطان خوانند و برج چهارم است
از روز و برج فلکی پنجاه یک دفعه تخمائی و سکون کاف مبنی پنجاه است که سرطان باشد پنجاه دفعه یا
خطی مبنی پنجاه است که سرطان باشد و نام برج چهارم است از فلک پنجاه بیچاره خسته مشوره را گویند
یعنی زحل و مشتری و مریخ در بره و عطارد پنجم بر وزن سخن مختلف پنجم است و هر چیزی که شکست و شکله دارد باشد
و مبنی نفس هم آمده است پنجمه کنایه از وقت است که باشد چنانکه گویند و بنا پنجم روز است و تخصص پنجم روز است
که آدمی در یک روز از ایام بگفته بدنیامی آید و در یک روز از دنیا میرود و باقی پنجم روز میماند که ایام تقبیل است
پنجمه لاجورد کنایه از آسمان است پنجمش بجز اول بر وزن گوش کلوله پنجه علاجی کرده را گویند پنجم
کنایه از جواس خسته ظاهر است که آن سامعه و باصره و لاسه و وایقه و شامه باشد پنجمش بجز اول بر وزن اروک
کلوله پنجه علاجی کرده باشد و فضا اول کنایه است و آن پنجم شاخ میباشد و مانند عقده بردشت می خورد پنجم کنج
با کاف فارسی بر وزن پنجم کنایه از جواس خسته است که سامعه و باصره و وایقه و لاسه و شامه باشد و صلاوات خمس را نیز
گویند که پنجم وقت نماز باشد پنجم رواق کنایه از آسمان پنجم است که فلک مریخ باشد پنجمش بر وزن
پنجمش مجوی باشد مرکب از پنجم پنجم که جهت تقویت دل خورد و مغرب پنجمش است پنجم دفعه اول
و خفای است بر وزن کجه معروف است که پنجم با کف دست و پا باشد از انسان و حیوانات و دیگر و پنجمی را نیز
گویند که جمعی دست یکدیگر را گرفته با هم رقص کنند و مغرب آن فرخ است و کلولهای سنگت باشد که در میدان برای
خنگ نگاه دارند و سنگت منجین را نیز گفته اند و سنگلی که از کشتی بکشتی غنیمت اندازند و کنایه است که بر بردشت بچید و آنرا عقده خوانند
و باین معنی بکنند اول هم آمده است و دفعه اول و ظهور آنرا مختلف پنجاه است که عدد معلوم باشد و ماهی و دام و لایق
و است ماهی را پنجم گفته اند چه ماهی با عتسبار نوز که صحرای است از عروفت تجمی و است فانی با عتسبار پنجم که کعب

شست است پنجم بضم اول و با جیم قدسی بر وزن غنچه یعنی پیشانی باشد که عریان ناصیه گویند و موی را نیز گفته اند که از
سزلفت بربند و آنرا چ و خم داده بر پیشانی گذارند پنجم بر روی ازون کتایه اند و سیاه کرون باشد پنجم بربند
بضم اول و فتح جیم فارسی و بای الحجد بر وزن مستند پیشانی بند را گویند که بصری مصداق خوانند پنجم سیخاره
کتایه از گوکب متخیره باشد که زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است پنجم خرد دیده ترجمه شده مشرق است
و آن پنج روزی باشد که خسر تقویها نویسند و در تسمیه بدو دیده از آنجست شده است که وزیر یکی از پادشاهان
عجم حاصل این پنج روز را از تمام ممالک آن همیشه از میان می برده و بحساب بر نمی آورده است پنجم کبک دری
نام کهن هفتم است از سی لحن باز بد قبول بعضی پنجم کرب پنجم کاف فارسی بید مشک را گویند و آنرا کرب نیز خوانند
پنجم مریم کتایه بی باشد خوشبوی باشد نام پنج امکت گویند مریم مادر عیسی علیه السلام در هنگام وضع حمل بر آن کتایه پدید
پنجم بود باستانی و او مجهول و اول بر وزن پنج روزه یعنی نصف عشر است چاره بود عشر را گویند که ده نیک باشد
پنجم بفتح اول و سکون ثانی و اول ایچ است که بصری نصبت گویند و معنی زغن و غلیوچ هم آمده است و بضم اول
کلوله پنبه حلاجی کرده باشد و با اول کسور ششگاه را گویند و بصری مقصد خوانند پنجم اول بجز اول بسیار پنجم
گویند و امر بد معنی هم است و معنی فکر و خیال و تصور و خود را بزرگسنداشتن نیز آمده است پنجم اول بجز اول
و فتح خامس یعنی آخر پندار است که فکر و خیال و تحقیق باشد و پندارگان معنی تخيلات پنداشتن بجز اول
بر وزن بجزاشتن معنی گمان بردن و تصور کردن باشد و معنی عجب و تعجب نمودن هم آمده است پنجم پنجم
اول و فتح ثالث بر وزن کس کش کلوله پنبه حلاجی کرده را گویند پنجم اول بر وزن اروک یعنی پنجم
است که کلوله پنبه حلاجی کرده باشد پنجم بر وزن و معنی فرزندان است بلفظ زنده و پانز پنجم بجز اول
و سکون ثانی و فتح ثالث مطلق قطره را گویند اعم از قطره آب و قطره باران و قطره خون و اشغال آن و معنی نقطه و قیاس
هم بنظر آمده است پنجم بر وزن خندیدن نصبت کردن و نصبت بریزفتن و نصبت شنیدن و قبول کردن با
پنجم بفتح اول بر وزن عمره نوعی از قض است و آن چنان باشد که جمعی دست یکدیگر را گرفته با هم برقصند پنجم
بفتح اول و سکون ثانی و سکون کاف تازی بر زبان زنده و پانز آوچه را گویند و آن میوه است معروف و بفتح اول و ثانی
بمعنی و جب باشد که بصری شبر خوانند و بجز اول و سکون ثانی گرفتن اعضای آدمی باشد با دو سر آنجست یا ناخن چنان

بدر آید و صبح اقل و سکون ثانی و کاف فارسی خوشه حس را باشد و معنی چوب هم هست که ترکا آخاج گویند و در بچه خانه را نیز
 گفته اند دو وقت با باد هم هست که بعربی صبح خوانند و بکسر اقل بگفتند از ده هزار حصه شب با نروزی است چه شب نروزی را بد
 هزار قسمت کرده اند و بر قسمی را یکت بگفتند و بچکان نیز گویند و آن طاسی باشد از مس و امثال آن که در آن آن سوراخ تنگی کنند
 بقدر زمان معین یعنی چون آن طاس را بروی آب ایستاده نهند بقدر زمان معین پر شود و بته آب نشیند و بیشتر آبیاری و مزارع را
 دارند چه آنرا در مقسم آب در میان تقارابی نهند و بقدر آنچه میان ایشان معشر شده باشد بعضی را یکت بچکان و بعضی را بیشتر
 آب و پسند که بزراعت ایشان رود و در چند و ستان بچمت و انستن ساعات شب نروزی معمول است بچکان
 با کاف فارسی بروزن سندان بر کاسه و پیاله را گویند و طاس مس ته سوراخ کرده باشد که آنرا در میان آب ایستاده
 و ساعات شب نروزی از آن معلوم کنند خصوصا و آنرا طشت و سبوتیر گویند و معرب آن فجان است پلنگت بفتح اول
 بروزن پلنگت در بچه خانه را گویند و بکسر اقل نیز بهین معنی آمده است پلنگت برای قرشت بروزن کنیزک نام
 بنامی است که آنرا کلی بود سرج رنگ و چون آفتاب نسبت آراس رسد بشکفتد و آنرا کلی خجاری و بکسر بی ملوکیه خوانند
 و نام کلاغ همان است و پلنگت از آن جهت گویندش که سیوه آن به پلنگ میماند و آفتاب کردک نیز میگویندش بچمت آنکه
 هر طرف که آفتاب میگرد آن کل میل بد نظر است میکند و بعضی گویند پلنگت نیلو فرست و حریرا نیز گفته اند و آن جالوت است
 از جنس حلیاسه پلنگه بروزن خمیره معنی پلنگت است که آنرا خجاری و ملوکیه و نام کلاغ خوانند و آفتاب کردک را نیز گویند
 که نیلو فرو جالوتی باشد که بهر یابی حس را بگویند پیلو با لام و او و حرکت مجهول جای را گویند در شعر که در آن اسباب

و در امثال آن فرو شدند
 بیان نوزدهم در بای فارسی با او است همان بر هفتاد و دو لغت و کنایت

پو بضم اول و سکون ثانی یعنی پوی است که در قمار متوسط باشد و پوی نیز همین معنی دارد پواری بفتح اول بروزن نازی
 معنی در دو سورش باشد و آنرا بعربی جوی خوانند پوب بانالی مجهول بروزن خوب کاکل مرغ را گویند و آن پری
 چندان بر سرهای ایشان که از پرنمای مفرقی در از تر و بیشتر میباشد و بابای فارسی شباهه سبر را گویند و آنرا مرغ سیاهان هم
 خوانند چنانچه شیره را مرغ عیسی پوشش بفتح بای فارسی بروزن روکش دهد و شباهه سبر را گویند پو پشمن
 بکسر ثانی و نیم بروزن رو پشمن بگفتند و پازند خود را گویند از آنست که در روزهای جنگ بر سر گذارند پو یکب

بابای فارسی و تازی پرده آمده است بر وزن کو چاکت بمعنی بد و شانه سر باشد و دختر بکر و دوشیزه را نیز گویند پوپل
بابای فارسی بر وزن و معنی فوغل باشد و آن چیز است شیبه بجزی آورند و سستان را بابرکت بان خوردند و معرب آن فوغل
است پوپو بابای فارسی بر وزن گو گو شانه سر و پوپو گو گو که مرغ سیلیمان است و او از بد پد را نیز گفته اند چاک
او از فاخته را گو گو خوانند پوپم بضم اول و فتح بابی فارسی معنی پوپو است که پدید باشد پوت بضم اول و سکون تا
و فوقانی حکم که سفند را گویند و لهذا قلیشه که از جگر که سفند سازند قلیشه پوتی خوانند و معنی پوت هم آمده است اقسام خورد
و انواع اطعمه و اشربه باشد و نوعی از خربزه هم است پوته بانای قرشت بر وزن غوطه خزانه و مخزن را گویند پوت
بر وزن سوخت بمعنی سخت باشد که از پختن است پود بضم اول بر وزن سو و نقیض تا راست و آن رشته باشد
که در پهنای جامه بافته میشود و تار بر تازی جامه و استیکره را نیز گویند و آن چیزی باشد که با چنق استنش بر آن زنند و معنی
هم آمده است که در مقابل نوباشد پود است بانای قرشت بر وزن پوجاست بمعنی محسوس باشد و پودات بمعنی
محسوسات یعنی آنچه بنظر محسوس در آید پوده بر وزن روده بمعنی پود است که نقیض تار باشد چه آن در طول جامه
و این در عرض بافته میشود و گننه و پوسیده و از هم رفته را هم گفته اند و گوی سوخته و چونی پوسیده که از اجکت استیکره
عینا کرده باشند و بعضی صرافه خوانند و سوده و ریخته را نیز گویند و گننیده و ضلع شده را هم گفته اند پود بضم اول بر وزن
پود بمعنی سپهر است که برادر دختر باشد و نام نای شهر کنج هم است و او بی از پادشاهان در ایام هندوستان بوده و
آن نور است و کسی را نیز گویند که خود را نادان و بیسجدان و انامید و درواج را نیز گفته اند و آن پرنده است معروف پوران
بر وزن توران نام شهر کنج است و معرب آن قنوج باشد و بمعنی خلیفه و جانشین و یادگار هم آمده است و جمع پور هم
که سپهران باشد پوران تروش پوران معلوم بضم فوقانی و رای بی لفظ و سکون و لو و شین نقطه دار نام ساحر
بوده که در زمان خود مثل و مانند نداشته پوران و حنت بضم اول بی نقطه و سکون غای نقطه دار و نای قرشت بمعنی
سپهر است و دختر نه یکت سپهر بلکه چندین سپهر است چه پوران جمع سپهر باشد و آن نام دختر خسرو پرویز است که پیش از از رسید
پادشاهی کرده و او را بدین نام از جهت آن خوانده اند که از دگر نای مراد بظهور آمده است و او را پوران و حنت پوران
قرشت نیز گویند باین است باز که از نسل ملوک ترکستان بوده پور و کان بضم اول و سکون نای مجول و را
و دال بی نقطه و کاف فارسی بلف کشیده و بیون زده نباید دانست که فارسیان خمه مسترقه را بر پنج روز آخر آبان ماه

می افزایند که مجموع ده روز شود و آن ده روز را پور و کان مسی گویند و در این روزها جشن سازند و شادی نمایند و آنرا جشن پور و کان
 خوانند و معرب آن خور و جان پور و بیان پایای حتی بروزن و معنی پور و کان است که ایام جشن پارسیان باشد
 پور شب پور معلوم بقصه شین نقطه دار و سکون سین بی نقطه و بای ایچ نام پدر زردشت است که پیرانش پستان باشد
 پور عمقا لقب زال پدر ستم است چه گویند او را سیمغ بزرگ کرد و سیمغ را عمقا نیز خوانند پورک بروزن ^{بلف}
 نام و خورای قنوج است و او در حال بهرام کور بود پور کند با کاف بروزن زور سطاق و ایوان و مثل را گویند و با
 معنی بانای نقطه دار هم بظن آمده است پور مند با سیم بروزن هستند صاحب فرزند و عمالند را گویند و بانای مجهول
 نام کبابی است خوشبوی پوره بروزن شوره معنی بود باشد که پسر است و تنه درخت را نیز گویند و بزبان هند
 معنی تمام باشد پور بیان بجز ثالث بروزن حوریان ساکنان و متوطنان شهر کنج را گویند چه پور نام رای شهر کنج
 هم است پوز بضم اول و سکون ثانی مجهول و رای هوز پیرامون و کرد و کردمان حیوانات باشد و مابین لب و بینی را
 نیز گویند و معنی سابق درخت هم آمده است و منقار مرغ را نیز گفته اند و بانای فارسی هم درخت است پورش
 بانای مجهول بروزن سورش معنی هند و معذرت و عذر آوردن و معذرت جاسقن باشد پوزن بروزن ^{زنگ}
 زمینی را گویند که جهت زراعت کرون پاکت کرده باشند پوزه بروزن روزه پیرامون و کرد و کردمان را گویند و معنی
 درخت هم آمده است پوزیدن بروزن کوزیدن عذر آوردن و معذرت خواستن را گویند پوس بروزن
 طوس چرب زبانی و فریب و فروتنی را گویند پوسانه بروزن روزانه فریب دادن و فروتنی کردن و بزبان
 مردم با فریفتن پوست بروزن دوست معروف است و معنی غیبت هم آمده است که بدگوی و مذمت باشد
 پوست باز کردن کنایه از اظهارت دلی نمودن دراز گفتن باشد پوست پیرای بابای فارسی به سخنان رسیده
 و رای بی نقطه بلف کشیده و بیای حتی زده چرم کرو و باغ را گویند پوست دادن کنایه از اظهارت دلی نمودن و مانی
 اضمحیر گفتن باشد پوست سگ بر و کشیدن کنایه از بی حیای و بی شرمی نمودن باشد پوست کمال با کمال
^{معدنی} بلف کشیده و بلام زود پوست بی مو را گویند که هر زیر و تنه گویند می باشد و آنرا بانک و بند جدا کرده در سیراب نمایند
 و پوست زبر گویند را نیز گفته اند که سرکین از موهای آن او سخته است پوست کماله بالام بروزن پوست پاره
 پوست کمال است که پوست زیر و تنه گویند و پوست متعدد گویند باشد پوست کردن کنایه از تیش و محرم ^{ساختن}
 باشد